

# مثنوی و بریتانیکا

## جمیله سنجری



پراکنده ایجاد شود تا خواننده علاقه‌مند بتواند بخش‌های تجزیه شده دانش را به صورت ترکیب شده نیز در اختیار داشته باشد.

در مثنوی نیز علی‌رغم کثرت موضوعات و مطالب گوناگون که به صورت حکایت در حکایت آمده‌اند، ابیات طولانی توضیحی و تفسیری مولانا نوعی وحدت درونی بین آنها ایجاد کرده است.

۳. پریس می‌نویسد: در هر عصری برگزیدگانی پدید می‌آیند تا دانش پراکنده بی‌شکل و نظم را شکل و نظم ببخشند. به استاد شواهدی چند، چنین پدیده‌ای در دوره‌های خاصی از تاریخ، دوره‌هایی که جهان میان فرآیند پایان یک دوران و آغاز دوران دیگری قرار دارد، اتفاق می‌افتد و حاصل این نگاه دیگر گونه سبب گسترش

با خواندن پروپدیا احساس کردم، بخش مهمی از آن را در جایی خوانده یا شنیده‌ام و ناخودآگاه به یاد من ناصری مولانا (پروپدیای مثنوی) افتادم. شباهت این دو به هم و مثنوی به دایره‌المعارف بریتانیکا به دلایل زیر است:

۱. می‌گویند من نامه عصاره و فشرده مثنوی است، هر آن چه را که مولانا می‌خواستند گوید در من نامه آورده است، این امر هنگامی ثابت می‌شود که ۳۴ بیت اول مثنوی را بارها بخوانیم و حقیقاً هر بار به درک جدیدی می‌رسیم.

۲. طرح ویراستاران و ویرایش پانزدهم بر این پایه استوار بود که علی‌رغم کثرت مقالات که به صورت الفبایی در کنار هم قرار گرفته‌اند، با فراهم آوردن مقالات بلند و جامع نوعی وحدت درونی بین مطالب

دانش می‌شود.

در عصری که مولانا می‌زیست جنگ‌های بی‌شمار، به خصوص حمله‌های مغول به ایران و دیگر کشورها، دوران خاصی را به وجود آورده بود، دورانی که با کشتن اندیشمندان و یا تبعید آنان به مناطق دور دست و حتی دور از ایران، تغییرات بسیاری را پدید آورد. اندیشیدن از بین نرفت اما چگونگی بیان اندیشه، به صورت غیرمستقیم، پیچیده و ادبی‌تر باب شد. زبان واضح، سلیس و مستقیم فردوسی به زبان پررمز و راز سنایی، عطار، مولانا و بیان غیرمستقیم و پیچیده حافظ تبدیل شد.

مولانا با نوشتن مثنوی مسایل بی‌شکل و نظم انسانی را شکل داد و نظم بخشید.

به نظر پریس، گذشته از زمینه مساعد تاریخی، تلاش آفرینندگان دایره‌المعارف‌ها تنها هنگامی قرین توفیق می‌شود که شرایط زیر فراهم باشد:

الف. اندوخته چشم‌گیر دانش

ب. وجود صاحب نظران و متخصصان

ج. توجه به نیازهای جامعه استفاده‌کننده از یک دایره‌المعارف

می‌توان گفت تلاش مولانا قرین توفیق جهانی شد چرا که:

الف. اندوخته چشم‌گیر دانش مولانا با دانستن چندین زبان، مطالعه کتاب‌های گوناگون، شناخت داشتن نسبت به ادیان مختلف و آگاهی از فلسفه یونان و... به دست آمده بود.

ب. همچنین وجود آثار صاحب نظرات و متخصصانی چون ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی،

غزالی، خیام، عطار، سنایی و... آفریننده مثنوی را توانا تر ساخت.

ج. مولانا نیازهای جامعه انسانی را درک کرده بود، او با زبان ساده و بیان تمثیلی، مطالب عرفانی - فلسفی و روانشناختی - اجتماعی را برای عامه مردم توضیح می‌دهد. او می‌دانست توجه مردم با حکایت‌ها بیشتر جلب می‌شود و از این طریق می‌توان موضوع‌های پیچیده و دیرهضم را در گوش جان نشاند و بدون آن که فراموش شوند.

۴. در پروپدیا آمده است:

«هیچ کس نیست که بتواند تمام حکایت را بازگو کند.»

و باید بگوییم آیا کسی هست که تمام حکایت‌های مثنوی را بخواند و درک کند در حالی که شاید مولانا تمام حکایت‌های انسانی را سروده باشد.

جامع بودن تقریبی مثنوی در زمینه مسایل روانشناختی - اجتماعی، دینی - فلسفی، و دیگر معضلات بشری آن را به دایره‌المعارفی انسانی تبدیل کرده است دایره‌المعارفی که با خواندن آن علاوه بر کسب شناخت به آرامش روان نیز دست می‌یابیم، آرامشی که با مطالعه هیچ دایره‌المعارفی به آن نمی‌رسیم.

رسیدن به شناخت و معرفت از دیگر مزایای مثنوی است که علاوه بر دادن اطلاعات، دید ما را تغییر و شناختمان را نسبت به جهان گسترش می‌دهد.

بشنو این من چون حکایت می‌کند

از جدایی‌ها شکایت می‌کند

من خواهان وحدت است از جدایی شکایت

می‌کند، پرسش این است: «آیا شکافی عمیق بین علوم و علوم انسانی است؟ آیا این جهان یکی است یا دوتا؟ در تداوم دایره معرفت، هیچ مانع غیرقابل نفوذی در راه ارتباط و هیچ شکاف غیرقابل عبوری وجود ندارد، تکیه بر این است که تمام جهان دانش، عالم یگانه متعادل است.»

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای.

«انسان تیم کائنات است»

کز نیستان تا مرا بیریده‌اند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

«برخلاف سایر موجودات زمین باید به انسان کمک می‌شد. نمی‌دانست جایش کجاست.»

هر کسی کر دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

«باید فروتنی می‌آموخت و باید خودش تنهایی یاد می‌گرفت و این خیلی سخت بود.»

من چگونه هوش دارم پیش و پس

چون نباشد نور یارم پیش و پس

«بدان که آدم‌ها رغبت می‌دهند، زمان رغبت می‌دهد و تو باید یادگیری همه

این‌ها را تحمل کنی. حواس را جمع کنی،

بشنوی و یاد بگیری. آدم‌ها همه یتیمند، به

بی‌راهه و خطا می‌روند.»

انسان دانا از همان زمان که به هویت خود

دست یافت دخالت دادن اراده آزاد خود

را در جبرگرایی زیست محیطی آغاز کرد.

انتخاب‌های هوشمندانه او نه تنها تقدیر

خودش، بلکه تقدیر زندگی روی زمین

را رقم می‌زند. زندگی در بالاترین مرتبه درگیر شدن هوشمند آزاد انسان است با واقعیت عمیق جهان درون و اعتقادش به شخصیت فردی خویش.

بند بگسل باش آزاد ای پسر

انسان تکامل یافته، سینه‌ای مجروح دارد،

این جراحت درد ساکت شده زخم‌های

تکامل بر بدن و مغز است.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر که از هم زبانی شد جدا

بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا

حیات این انسان از درون سلسله تکامل

ظهور کرده و نشانه بارز تکامل او استفاده

از زبان و نماد است. زبان و نماد در مقر او

پنهان شده و از نسلی به نسل دیگر انتقال

یافته است. او زمان نورد است نمادهایی

درس‌دارد که هر یک در جهان بیرون

معنایی دارند و او را قادر می‌سازند تا

نامحدود پرواز کند. او می‌تواند در جهانی

از تفکر نو، زبان و نماد را به شکل‌های

گوناگون ترکیب کند و یا تمام عمر با

سماجت نگه دارد و به آیندگان بسپارد.

انسان حیوانی اجتماعی با کمک نماد و

زبان می‌تواند با همه ارتباط برقرار کند،

این ارتباط می‌تواند همان معنای عشق را

داشته باشد عشق میان انسان‌ها.

شاد باش ای عشق خوش سودای ما

ای طیب جمله علت‌های ما

این دواى نخوت و ناموس ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما

عشق یعنی برقراری ارتباط، پذیرش طرف

مقابل، داروی نخوت و ناموس به معنی غرور، «انسان صاحب غرور، خدای فاقد دوراندیشی است.»

یک جامعه با ثبات درونی در چارچوب برداشت مشترکی از باورها، دیدگاه‌ها و هویت حرکت می‌کند. در چنین محیطی فرد از نخستین روزهای کودکی می‌آموزد اندیشه، احساس و عملش را در مسیری به کار گیرد که به جای پیامدهای منفی در جامعه و محیط زندگیش نتایج مثبت به دنبال داشته باشد. جامعه‌پذیری روندی است که طی آن انگیزه‌های شخصی به سوی رفتارهای گروهی جامعه‌پسند هدایت می‌شود.

با لب دمساز خود گر جفتمی  
همچونی من گفتنی‌ها گفتمی

نخستین هنر، یعنی زبان. توان ابراز خشنودی یا ناخشنودی از آن چه پیش چشمانمان رخ داده است، بدون هنرهای گفتن، شنیدن، اندیشیدن، شمردن و سنجیدن، بدون هنرهای اندیشه‌ای، نمی‌توانستیم به آن چه بیشتر تجربه کرده‌ایم دست یابیم یا آن را ارزیابی کنیم بدون این هنرهای ثمربخش نمی‌توانستیم چیزی بسازیم، بنایی ارزشمند که سرپناه جسم باشد و خانه‌ای که اندیشه در آن بنیاساید و سرانجام بدون هنرهای زیبا اندیشه‌مان حقیر و بی‌مایه بود، با حس اندک یا هیچ از رنگ و بوی جهان یا از خود. زیبایی دلیل است برای بودن. زیبایی می‌خواهد دیده شود، حس شود، لمس شود و درک شود:  
عشق خواهد کاین سخن بیرون بود

آینه غماز نبود چون بود  
عشق زیبا می‌خواهد در همه جا شنیده، دیده  
و درک شود و نیاز به آینه‌ای دارد نیاز به  
هنری دارد تا او را منعکس کند.

«موسیقی نیز آوای دنیاهای دیگر است.»  
آتش است این بانگ نامی و نیست باد  
هر که این آتش ندارد نیست باد  
«ها را از خود بی‌خود می‌کند و شاید نیازی  
نمی‌بیند که چیزی بیشتر بگوید.»  
سر من از ناله من دور نیست.

«دنیای عاری از هنر بدتر از دنیایی است که  
نامرئی، صاحت، نامحسوس و وصف‌ناپذیر  
باشد. دنیایی فاقد بعد زمانی که اندیشه بشر  
قادر به یادآوری آن نیست.»

چون نباشد عشق را پروای او  
او چو مرغی ماند بی‌پر وای او  
انسان بدون هنر و بدون زیبایی، پرنده بی‌پر  
است.

«نظام‌های مختلف دینی روش‌های مختلفی  
را برای انسان بودن بیان کرده‌اند. زندگی  
برای خود معنایی دارد و این معنا را می‌توان  
به شیوه‌های نمادین بیان کرد چه این نمادها  
عجیب و غریب باشد چه متعالی.»

هر کس از ظن خود شد یار من

در پایان

هر که را جامه زعشق چاک شد  
او زجر من و جمله عیبی پاک شد  
جسم خاک از عشق برافلاک شد  
کوه در رقص آمد و چالاک شد